

**The influence of heirs classes in
fulfilment of the A'oul (shares'
reduction of heirs); A comparative study
of jurisprudence of islamic sects**

Muhammad Abu Najmi^{1*}

1-Assistant Professor, Higher Institute of Sunni Islamic
Sciences Schools in South Iran, khonj Religious
Complex, khonj, Iran.

Received Date: 2022/04/07

Accepted Date: 2022/06/24

Abstract

A'oul, that is decreasing the inheritance share (sahmolterth) of heirs (worrath) and increasing the number of shares to provide the share for all heirs, is a solution by jurisconsult (Faqaha), is for the time the assets of the begone is not sufficient for all the shares of heirs and depriving the heirs is also not possible. some Faqaha, jurisprudent, reject the Oul for contradicting Fiqhi principles and present Naqs(decrease) in the assets shares of a particular group of share owners as a solution. This research using description and analysis by referring to library sources analyzes the inheritance share of triple groups of brothers and sisters in Qoran kareem and concludes; while the stronger guild gets priority over the weaker one and it becomes a base for giving shares to inherit-ants, there is no need to refer to Aoul basis.

Keywords: awl, heir, inheritance share.

**تأثیر گذاری طبقات ورثت در تحقق عول؛ مطالعه
تطبیقی فقه مذاهب اسلامی**

محمد ابونجمی^{۱*}

۱- استادیار، معهد عالی مدارس علوم اسلامی اهل سنت جنوب ایران،
مجتمع دینی خنج، خنج، ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۱/۱۸

پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۰۳

چکیده

عول که کاستن از سهم الارث ورثت و افزایش تعداد سهام جهت تأمین سهام همه ورثت است، راه‌حلی فقهی برای زمانی است که مال متوفی به تمام سهم‌الارث افراد وافی نبوده، محروم کردن ورثه هم ممکن نیست. برخی از فقها با رد عول به دلیل مخالفت با آموزه‌های فقهی، نقص در سهام ترکه صنف خاصی از صاحبان سهم (ورثت) را راهکار حل مشکل دانسته‌اند. در این پژوهش که با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است، پس از بررسی و تحلیل سهم‌الارث اصناف سه‌گانه‌ی برادران و خواهران در قرآن کریم، چنین به دست می‌آید که اگر صنف قوی‌تر بر صنف ضعیف‌تر مقدم گردد و به‌عنوان قاعده‌ای در اعطای سهم به ورثه قرار داده شود، نیازی به استفاده از قاعده عول نیست.

واژگان کلیدی: عول، وارث، سهم‌الارث.

مقدمه

شاید کمتر محققى در علم میراث وجود داشته باشد که ذهن او با عول و مسائل پیرامون آن درگیر نشده باشد. پذیرش عول در میراث برای رهایی از مشکلی است که در تقسیم ترکه‌ی میت بر وارثان عارض می‌گردد. پس از عصر نبوی وقتی دانشمندان اسلامی با مشکل بالا رفتن سهم‌های ورث نسبت به ماترک متوفی روبرو شدند، راهی نبود جز اینکه درباره‌ی آن چاره‌ای بیندیشند. تکیه بر عول که مورد قبول بیشتر یاران پیامبر (ص) قرار گرفت، در واقع عادلانه‌ترین راه به نظر می‌رسید؛ اما از آنجایی که این شیوه‌ی حل مسأله، خود برخاسته از اجتهادات فقهی بوده، به‌زودی در بوته‌ی نقد و بررسی قرار گرفت؛ از آن به بعد دو گروه موافق و مخالف در قبول عول پیوسته در صف‌آرایی علمی علیه همدیگر بودند.

نوشته‌ی حاضر در پی به صواب یا خطا انداختن هیچ‌یک از این دو گروه نبوده، که انصافاً در هر قول و جوهی از صحت و دقت نظر وجود دارد. از این جهت نگارنده در پی جمع‌آوری ریز و درشت مستندات دو ایده بر نیامده تا در پایان با جرح و تعدیل یکی را بر دیگری ترجیح دهد؛ بلکه فقط به اصلی‌ترین و مهم‌ترین مستندات دو گروه اشاره نموده است. نگارنده سعی بر آن داشته تا به روش توصیفی - تحلیلی پس از برشمردن آرای مورد نظر، نقاط قوت و ضعف هر دیدگاه را معرفی کرده، سپس با تحلیل و بررسی آیات قرآنی در دامنه‌ی علم فرائض، راه سومى را نیز گوشزد نماید.

همان‌طوری که گذشت این موضوع از گذشته تا به حال در نزد علمای اسلامی چالش‌برانگیز بوده، و از این‌رو مورد توجه پژوهشگران حوزه‌ی علم مواریث قرار گرفته است. آثار و مقالات زیادی نیز در این موضوع به نگارش درآمده، که هر کدام در پی نصرت و تقویت یکی از دو نظر بوده است؛ از باب نمونه می‌توان به مقاله‌ی علمی تحقیقاتی دکتر ظافر خضر سلیمان، تحت عنوان: «العول فی علم الفرائض (دراسه فقهیه)» که اخیراً به چاپ رسیده اشاره کرد. این پژوهش گرچه در حوزه‌ی تحقیقاتی از حیث جمع‌بندی اقوال و ادله، و ترجیح آرا حایز اهمیت است؛ اما از نظر محتوایی با نوشته‌ی حاضر که در پی تخطئه یا تقویت یکی از دو نظر نبوده متفاوت خواهد بود.

تعریف عول

عول در در لغت به چندین معنا آمده است، از آن جمله: میل نمودن از حق به باطل است. خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا» «این کار سزاوارتر است تا از حق منصرف نشوید» (نساء/۳)؛ کما اینکه به معنای نقصان هم آمده است (فراهیدی، ۱۴۲۴، ۲/۲۴۸، ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۱/۴۸۱).

عول در اصطلاح فقهی به معنی نقصان یا کمتر بودن ترکیه‌ی میت از سهم‌های ورثه است. به تعبیر دیگر: زیاد شدن سهم‌های مشخص شده در آیات میراثی نسبت به مبلغ و مال موجود است (سرخسی، ۱۴۱۴، ۲۹/۱۳۹، ساهی، ۱۴۰۸، ۲۸۷). از باب مثال: اگر وارثان متوفی عبارت باشند از: شوهر، دختر، پدر، و مادر، با توجه به آیات قرآنی، شوهر: $\frac{1}{4}$ مال، دختر: $\frac{1}{2}$ ، و پدر و مادر: مجموعاً $\frac{1}{3}$ ارث می‌برند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، سهم‌های تعلق گرفته به وراثت از اصل ترکیه یا کل مال بیشتر است؛ بدین

$$\text{صورت: } \frac{1}{3} + \frac{1}{2} + \frac{1}{4} = \frac{4+6+3}{12} = \frac{13}{12}$$

و ملاحظه می‌شود سهم‌هایی که باید به ورثه برسد (۱۳)، بیشتر از اصل ترکیه‌ی میت (۱۲) است. در نتیجه با پذیرش عول، از مقدار سهم وارث کاسته می‌شود، و بر تعداد سهام افزوده می‌گردد؛ تا از این راه کلیه‌ی سهم‌ها تأمین شود. یعنی سهم دختر به جای $\frac{6}{12}$ که نصف مال است به $\frac{6}{13}$ تقلیل پیدا می‌کند، و سهم شوهر نیز به جای $\frac{3}{12}$ که ربع ترکیه است به $\frac{3}{13}$ که کمتر از ربع است تقلیل می‌یابد، و همین‌طور سهام سایر وراثت.

تاریخچه‌ی عول

عول از مسائلی است که درباره‌ی آن نص صریحی در قرآن نیامده است و به دیدگاه جمهور این قضیه جای پای در عصر نبوی نیز نداشته؛ یعنی هیچ نصی از پیامبر(ص) در این مورد وارد نشده است. نخستین بار این مسأله در زمان خلیفه‌ی دوم عمر بن خطاب پیش آمد؛ به این صورت که زنی وفات کرد و وارثان او تنها دو خواهر و شوهر وی بودند. عمر بن خطاب، اصحاب پیامبر(ص) را فرا خواند و گفت: چه باید اندیشید! خداوند متعال در کتاب خود برای شوهر $\frac{1}{2}$ و برای دو خواهر $\frac{2}{3}$ مال قرار داده است، حال اگر سهم شوهر را که همان $\frac{1}{2}$ است قرار دهیم برای دو خواهر سهم کمتری می‌ماند، و اگر سهم دو خواهر را به صورت کامل بدهیم، از سهم شوهر کاسته می‌شود.

خلیفه‌ی دوم پس از مشورت با یاران پیامبر، چاره‌ی عول را برگزید و دستور داد از سهام هر سه وارث کاسته شود و بر اصل مال افزوده گردد تا همه‌ی ورثه به صورت یکسان (به نسبت سهم) از ماترک میت برخوردار گردند. پس از این واقعه، اصحاب پیامبر به اتفاق برای رفع این معضل، عول را پذیرفتند؛ اما دیری نگذشت که عبدالله بن عباس پس از وفات خلیفه‌ی دوم مخالفت خود را ابراز نمود. وی اظهار می‌کرد که خداوند در مواردی که ترکیبی متوفی از سهام وراثت کمتر باشد، برخی از وارثان را بر دیگر ورثه ترجیح می‌دهد. ایشان معتقد بود که اگر در تقسیم بندی ارث، تقدیم و تأخر رعایت شود و در ابتدا سهام طبقات و اصناف مقدم محاسبه شود، نیازی به استفاده از عول نیست، و زمانی که از ایشان در مورد این قضیه سوال شد. گفتند: خداوند زن و شوهر و پدر و مادر را مقدم نموده، و دختر و خواهر را مؤخر داشته است (ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۲۹/۸، و برهان فوری، ۱۴۰۵، ۲۸/۱۱).

لازم به ذکر است که فقهای امامیه با استناد به دلایل نقلی، پذیرش عول را برخلاف سنت پیامبر (ص) و مفاهیم کلی قرآن کریم می‌دانند و آن را نپذیرفته‌اند (غفوری، ۱۴۳۱، ۴۱۷).

دیدگاه‌های فقهای مذاهب اسلامی درباره عول

همان‌طور که بیان گردید از زمان صدر اسلام میان فقها درباره پذیرش عول اختلاف نظر وجود داشته است، در ادامه به بیان دیدگاه‌های مذکور و دلایل و استنادات پرداخته خواهد شد.

۱- موافقان عول و دیدگاه‌های آنها

این رأی جمهور یا اکثر فقهای صحابه (برهان فوری، ۱۴۰۵، ۲۸/۱۱)، و مذاهب اربعه اهل سنت: (حنفیه (سرخسی، ۱۴۱۴، ۱۶۱/۲۹)، مالکیه (دسوقی، ۴۷۱/۴)، شافعیه (ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۲۹/۸) و حنابله (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۲۸۱/۶) است.

مهم‌ترین مستندات این رأی به قرار زیر است:

۱- تقدیم برخی از وارثین بر برخی دیگر، ترجیح بلامرجح و بدون دلیل است (جصاص، ۱۴۰۵،

۲۳/۳، ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۳۰/۸).

خداوند سهم هر کدام از وارثان را در قرآن مشخص کرده است، مثلاً سهم شوهر را $\frac{1}{2}$ ترکه، سهم خواهر شقیق را نیز $\frac{1}{2}$ ، و سهم خواهر مادری را $\frac{1}{6}$ ترکه قرار داده است، حال اگر این سه نفر در موردی با هم جمع شدند قطعاً سهام آنها از اصل مال بیشتر می‌گردد. برای رفع این مشکل ما بدون دلیل

نمی‌توانیم یکی از آنها را بر دیگری مقدم کنیم، و دیگری را از حق خویش محروم نماییم، در نتیجه راه حلی جز وارد نمودن نقصان به نسبت سهام هر یک از ورثه باقی نمی‌ماند تا مشکل کمبود کل مال نسبت به سهام برطرف گردد.

۲- قیاس حق ورثه بر دین (بدهکاری) و یا وصیت (جصاص، ۱۴۰۵، ۲۳/۳). هرگاه دارایی متوفی از مقدار بدهی او کمتر باشد، بستانکاران دارایی متوفی را به نسبت تقسیم می‌کنند و نمی‌توان بعضی از بستانکاران را بر بعضی دیگر ترجیح داد. مثلاً اگر متوفی ۱۵۰۰ دینار به دو نفر بدهکار است (به یکی ۱۰۰۰ دینار و دیگری ۵۰۰ دینار)، و دارایی وی ۱۰۰۰ دینار بیشتر نباشد، ما نباید ۵۰۰ دینار اضافه را فقط از حق یکی از دو بستانکار بکاهیم، بلکه عادلانه این است که از هر دو (به نسبت)، چیزی کاسته شود تا بدین صورت احقاق حق صورت گیرد. معامله با ورثه نیز از همین قرار بوده، و جامع میان آن دو، استحقاق مال است.

۲- موافقان عول و دلایل آنها

این رأی منسوب به عبدالله بن عباس (سرخسی، ۱۴۱۴، ۱۳۹/۲۹) از اصحاب پیامبر(ص)، محمد بن حنفیه و محمد بن علی بن حسین (سرخسی، ۱۴۱۴، ۱۳۹/۲۹) از تابعان، و همچنین این قول، مذهب ظاهریه (ابن حزم، ۱۳۵۱، ۲۶۳/۹، ۲۶۲) و فقهای امامیه (شریف، ۱۴۱۵، ۵۶۱) است.

مهم‌ترین استدلال آنان از این قرار است:

۱- پذیرش عول در میراث به معنی نسبت دادن نادانی و جهل به خداوند است (ابن حزم، ۱۳۵۱، ۲۶۶/۹). مخالفان عول می‌گویند: ممکن نیست خداوند سهام ورثه را به گونه‌ای تعیین نماید که ماحصل آن از کل مال تجاوز کند. به قول ابن عباس: خدایی که حساب سنگریزه‌های بیابان را دقیق در دست دارد، نمی‌داند که در کل مال، $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{3}$ با هم نمی‌گنجد؟! وقتی نیمه‌ای با نیم دیگر جمع شود، کل مال را در بر می‌گیرد؛ پس ثلث در اینجا چه جایگاهی دارد؟! (برهان فوری، ۱۴۰۵، ۲۸/۱۱).

۲- عول باعث برتری زنان بر مردان می‌گردد (ابن حزم، ۱۳۵۱، ۲۶۶/۹). به‌عنوان مثال اگر زنی وفات کند و ورثه‌ی او شوهر، یک دختر، و پدر و مادر باشند، بنا بر نظر موافقان عول، سهم‌ها به ۱۳ سهم تقسیم می‌شود، به شوهر ۳، دختر ۶، و والدین ۴ سهم می‌رسد؛ اما در همین مورد اگر به‌جای دختر، پسر می‌بود، به پسر ۵ سهم از اصل مال پرداخت می‌شد، که در این تقسیم سهم پسر از سهم دختر

کمتر است. و این با اصل و روح شریعت در تقسیم ارث میان ورثه، سازگار نیست؛ زیرا جنس مذکری که مسؤولیت مالی به عهده‌ی اوست، بر اساس فرمول ارائه شده در امر توارث، می‌بایست در موقعیت همسان از هم‌طراز مؤنث خود بیشتر بگیرد یا نهایتاً مساوی با او باشد، نه کمتر از آن!

۳- در کنار دلایل عقلی اهل سنت برای نفی عول، فقهای امامیه برای مخالفت با آن به دلایل نقلی و روایات متعددی از علی بن ابی‌طالب و دیگر ائمه‌ی هدی استناد کرده که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف: استناد به حدیثی از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) قال: «السهم لا تعول» «در بهره‌های میراثی عول وجود ندارد» (کلینی، ۱۳۶۵، ۸۱/۷).

ب: استناد به حدیثی از زرارة بن اعین عنه علیه‌السلام قال: «السهم لا تعول ولا تكون أكثر من ستة» «در بهره‌های میراثی عول وجود ندارد، و ممکن نیست (اصل مسأله) به بیش از عدد ۶ برسد» (کلینی، ۱۳۶۵، ۸۰/۷).

ج: استناد به حدیثی از محمد بن مسلم که: «أقرأنی أبو جعفر (ع) صحیفه کتاب الفرائض التي هی إملاء رسول الله وخط علی بیده فإذا فیها: إن السهم لا تعول» «ابو جعفر (درود خدا بر او باد) صفحه‌ی کتاب میراث که به املا‌ی رسول خدا و خط علی با دستش بود بر من خواندند؛ پس در آن آمده بود که در بهره‌های میراثی عول وجود ندارد» (طوسی، ۱۳۶۵، ۲۴۷/۹).

بررسی آرا و ادله‌ی موافقان و مخالفان عول

همان‌گونه که گفته شد در برخی از موارد، سهام ورثه‌ی میت از اصل مال بیشتر می‌شود. با پذیرفتن نظریه‌ی عول، نقص بر کل سهام‌ها وارد می‌شود؛ در این صورت هیچ‌کدام از صاحبان سهم به‌طور دقیق سهم خود را دریافت نمی‌کنند. جمهور ترجیح یکی از ورثه بر دیگری را بدون دلیل جایز ندانسته، و توسل به عول را عادلانه‌ترین راه می‌داند.

این استدلال از طرف مخالفان قابل مناقشه است؛ به نظر ایشان ترجیح گروهی از وراث بر برخی دیگر در چنین مواردی ترجیح بدون دلیل نیست. وقتی از ابن عباس سؤال شد: کدام یک از صاحبان سهم مقدم بر دیگر صاحبان سهم بوده؟ او جواب داد: صاحبان سهمی که خداوند فقط از طریق سهم معین بهره‌ی آنها را تعیین کرده است، در استحقاق سهم مقدمند! مثل مادر، شوهر، همسر، و...؛ اما صاحبان سهمی که خداوند در بعضی موقعیت‌ها برای آن‌ها سهم معینی در نظر نگرفته، بلکه باقی‌مانده به

آن‌ها می‌رسد، آن‌ها کسانی هستند که در استحقاق سهم، مؤخرند! مثل دختر، خواهر شقیق یا پدری؛ زیرا هر چند خداوند سهم هر یک از آن‌ها (خواهران شقیق یا پدری) را $\frac{1}{2}$ تعیین کرده است، ولی وقتی در کنار برادران خود قرار گرفتند دیگر سهم تعیین شده‌ای برایشان قایل نشده است، بلکه آنان در باقی‌مانده با برادران خود شریک می‌گردند (برهان فوری، ۱۴۰۵، ۲۸/۱۱).

دومین دلیل جمهور برای قبول عول، قیاس حقوق ورثه بر حقوق بستانکاران بود. مخالفان این استدلال را نیز قابل مناقشه دانسته‌اند؛ زیرا به نظر ایشان در برخورد با حقوق بستانکاران زمانی می‌توان به چنین قاعده‌ای استناد کرد که بستانکاران در احقاق حق با همدیگر مساوی باشند، حال آن‌که به نظر مخالفان عول، ورثه‌ی متوفی در احقاق سهام خود مساوی نیستند، بلکه برخی از آن‌ها با مرجحات شرعی بر برخی دیگر مقدمند.

از این گذشته چگونه می‌توان خداوند را متهم به تعیین سهم‌هایی نمود که در زمان تقسیم، قرار نیست آن‌را دریافت‌کنند؟! چون با قایل شدن به فرضیه‌ی عول، هیچ‌کدام از صاحبان سهم، سهم واقعی خود را دریافت نمی‌کنند. این قضیه به حکایت کسی می‌ماند که از علم حساب و کتاب سردرنیاورده؛ و با داشتن یک پیمان، به کسی قول نصف آن‌را می‌دهد و به دیگری نیمه‌ی دوم، درحالی‌که به کسی دیگر پیش از آن دو نفر، قول ثلث آن‌را هم داده است. البته این چنین اتفاقی ممکن است در بین ما انسان‌ها رخ دهد و برای رفع مشاجره به ترفند عول متوسل شد؛ اما از جانب ایزد یکتا محال است! از این رو عول چاره‌ی کار نبوده، و رفع این معضل را باید در جای دیگر جستجو کرد.

کسانی که نظریه‌ی عول را نپذیرفته‌اند، برای حل این مسأله سعی کرده‌اند که گروهی از صاحبان سهم را بر گروهی دیگر ترجیح دهند و به این طریق مشکل را حل کنند؛ ولی باید گفت که این نظریه هم دارای نقد جدی است که بر اهل نظر مخفی نمانده، و شاید به‌خاطر همین نقدها بوده است که موافقان عول، رأی مخالفان را مردود دانسته و آن راه به عنوان راه حلی مناسب نپذیرفته‌اند.

چنان‌که اشاره شد مخالفان جمهور برای تعیین ورثه‌ای که مقدم بر دیگر وارثان باشد، راه حلی را بیان نموده‌اند که بر اساس آن وارثانی که فقط از طریق سهم (نه از طریق تعصیب) ارث می‌برند بر دیگر وارثان مقدمند. بر اساس این نظریه؛ نخست باید سهم گروه مقدم، پرداخت شده، و آنگاه مابقی به دیگر ورثه برگردد.

بر اساس راه حل پیشنهادی مخالفان شوهر، همسر، پدر، مادر، و کلاله‌ی مادری (برادران و خواهران مادری) از صاحبان سهم مقدم، و دختران، و خواهران شقیق و یا پدری، از صاحبان سهم مؤخر هستند. البته اگرچه این راه حل در جایگاه خود دارای اساس و پایه‌ی محکمی است؛ اما باید اذعان نمود که با در نظر گرفتن قواعد مشهور در علم میراث، این قاعده نیز نقدها و پرسش‌هایی درباره آن مطرح می‌شود. بر اساس این راه حل ممکن است به مواردی برخورد کنیم که سهم وارث نزدیک‌تر از سهم وارث دورتر کمتر شود، چیزی که در واقع خلاف خواسته‌ی شریعت در قواعد عام میراثی که حق را به ذی حق می‌رساند بوده؛ زیرا اصل و قاعده‌ی کلی در آموزه‌های قرآنی بر این نهاده شده است که در توارث فیما بین، همیشه اقرب مقدم بر ابعد باشد نه بالعکس.

به عنوان مثال وقتی ورثه‌ی متوفی عبارتند از: شوهر، دو خواهر مادری، دو خواهر شقیق. سهم شوهر: $\frac{1}{2}$ ، دو خواهر مادری: $\frac{1}{3}$ ، و دو خواهر شقیق: $\frac{2}{3}$ است. از آنجایی که در این مسأله سهم‌های ورثه جمعاً $\frac{9}{6}$ گشته؛ یعنی عددی بیشتر از اصل ترکه که $(\frac{6}{6})$ است، بر اساس راه حل پیشنهاد شده‌ی مذکور (با نپذیرفتن عول)، کاستی‌ها باید بر دو خواهر شقیق وارد شود؛ که در نهایت نتیجه چنین می‌شود: از ۶ سهم کل ترکه: شوهر ۳ سهم؛ خواهران مادری ۲ سهم؛ و خواهران پدر و مادری ۱ سهم. واضح است که سهم خواهر مادری نباید دو برابر سهم خواهر شقیق باشد، چرا که خواهر مادری از لحاظ قرابت دورتر از خواهر شقیق است.

و حتی در برخی از موارد بر مبنای مذاهب اهل سنت با نپذیرفتن عول ممکن است وارث نزدیک‌تر کاملاً از میراث محروم گردد! به عنوان مثال وقتی ورثه متوفی عبارتند از: شوهر، مادر، دو خواهر مادری و دو خواهر شقیق. سهم شوهر: $\frac{1}{2}$ ، مادر: $\frac{1}{6}$ ، دو خواهر مادری: $\frac{1}{3}$ ، و دو خواهر پدر و مادری: $\frac{2}{3}$ است. با نفی عول، بر اساس راه حل مذکور از ۶ سهم کل ترکه: شوهر ۳ سهم، مادر ۱ سهم، دو خواهر مادری ۲ سهم می‌برند، و در نهایت چیزی برای خواهران پدر و مادری نمی‌ماند؛ چون نقص تنها بر آنها وارد می‌شود. حال آن‌که در قرآن کریم سهم خواهران پدر و مادری از نظر جایگاه مقدم، و از نظر اندازه بیشتر نسبت به سهم خواهران مادری است.

این مسأله مشکلی است که همواره مخالفان عول با آن روبرو هستند، و پاسخی قانع‌کننده برای آن نیافته‌اند، و چنانچه دیدگاه مطرح شده از جانب مخالفان با چنین نقدهایی روبرو نبود، نظریه‌ی عول در میراث قابل نقد و رد بود؛ اما وجود چنین مشکلاتی سبب تقویت دیدگاه موافقان عول گردیده است.

آخرین مستند مخالفان عول، استناد به روایاتی است که فقهای امامیه در رد عول بیان کرده و بر آن اجماع نموده‌اند (نجفی، ۱۰۵/۲۹ و ۱۰۶).

بحث و بررسی دیدگاه‌های مذکور و بیان راهکار پیشنهادی

مطلبی که همواره ذهن نگارنده را به خود معطوف داشته، مسأله‌ی تقسیم سهام در بین برادران و خواهران است. به این صورت که چرا برادران و خواهران پدری و مادری (ابوینی) مانع از ارث بردن برادران و خواهران پدری می‌گردند؟ اما برادران و خواهران مادری در وضعیت همسان در کنار آنان باید دارای سهم باشند؟ این درحالی است که با استناد به آیات قرآن، برادران و خواهران پدری از نظر صنف وراثتی، قوی‌تر از برادران و خواهران مادری نیز هستند. (رفیق، ۱۹۹۴، ۱۶۰).

آنچه در اینجا مد نظر بوده و باید بدان توجه داشت، اصولی است که خداوند بر مبنای آن، توارث در بین بندگانش را یادآور می‌شود. با تتبع و دقت در آیات میراث درمی‌یابیم که خداوند با مراعات چند اصل، توارث را پی‌ریزی کرده است:

اولین و مهم‌ترین اصل، اصل قرابت بوده، و به دنبال آن اصل مسؤولیت و نیازهای مالی متقابل است.

بنا بر اصل نخست: اقوام درجه یک (فرزندان، والدین، زن و شوهر) که بیشترین رابطه‌ی خویشی و خانوادگی را با متوفی دارند هیچ وقت از میراث محروم نمی‌شوند.

بنا بر اصل دوم؛ سهم پسر از دختر، و سهم پدر از مادر، و همچنین سهم شوهر از زن بیشتر است؛ زیرا بر مبنای آموزه‌های قرآنی، از نظر حقوقی جنس مذکر مسؤول و جوابگوی نیازهای مالی نزدیکان است نه جنس مؤنث. (آیات سوره‌ی بقره/۲۳۳، و نساء/۳۴، و طلاق/۷) و همچنین بنا بر این اصل، سهم خواهر پدری و مادری و یا پدری در حال انفراد $\frac{1}{2}$ بوده، در حالی که سهم خواهر مادری در وضعیت همسان با او $\frac{1}{6}$ است. خواهران پدری و مادری و یا پدری، فرزندان پدر هستند و پدر دارای مسؤولیت مالی در قبال اقربا و نزدیکان است، و اگر پدر نباشد و یا ناتوان گردد، برادر که پسر پدر است جای پدر را پر می‌کند و عهده‌دار امور مالی خواهران و برادران ناتوان می‌گردد؛ اما مادر به مانند پدر این مسؤولیت را ندارد و بالطبع در صورت فقدان او مسؤولیت به فرزندانش (که به نسبت متوفی

کلالة مادری هستند) موكول نمی‌گردد^۱، و از این‌رو مسؤولیت متقابل بین متوفی و خواهر یا برادر مادری هم از بین می‌رود؛ در نتیجه خواهر مادری دارای سهم کمتری نسبت به خواهر شقیق یا پدری خواهد بود.

بر اساس دو اصل مذکور، خواهران و برادران از نظر قوتِ درجه به سه صنف به ترتیب زیر تقسیم می‌شوند:

صنف اول: کلالة ی پدری و مادری؛

صنف دوم: کلالة ی پدری؛

صنف سوم: کلالة ی مادری.

سهم‌های اصناف سه‌گانه در کتاب خدا

صنف اول و دوم:

خداوند در آیه‌ی ۱۷۶ سوره‌ی نساء (مشهور به آیه‌ی کلالة)، سهم دو کلالة: پدری و مادری، و پدری، را بیان کرده‌است: «إِنَّ امْرَأًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهِيَ بَرِيئَةٌ لِّمَنْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنَّ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» «اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد و (اگر خواهری از دنیا برود، وارث او یک برادر باشد)، او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (متوفی) فرزند نداشته باشد و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند و اگر برادران و خواهران با هم باشند (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند و) برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است» (نساء/۱۷۶)

صنف سوم

خداوند در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نساء، سهم صنف سوم که کلالة ی مادری است را این‌چنین تشریح می‌کند: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ» «و اگر متوفی مردی باشد که خواهر یا برادر از او ارث می‌برد، یا زنی

^۱ . مادر چگونه باید از نظر مالی در قبال نزدیکانش مسؤول باشد، حال آنکه او مسؤول تأمین مایحتاج خود نبوده، و در واقع این شوهر و بعد از او پدر و پسر، و برادرانش هستند که خدا این مسؤولیت را به عهده‌ی آنها گذاشته است (نگاه: آیات بقره/۲۳۳، و نساء/۳۴، و طلاق/۷۶)

که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند» (نساء/۱۲)

چنانچه ملاحظه می‌گردد در هیچ کدام از آیات فوق، خداوند با صراحت نفرمودند که منظور از اخ یا اخت، چه نوع کلاله‌ای (برادران و خواهران پدری و مادری، یا پدری، و یا مادری) است؛ اما با کمی دقت در دو آیه معما حل می‌شود.

در آیه ۱۷۶: برای یک خواهر $\frac{1}{2}$ ، و دو خواهر $\frac{2}{3}$ در نظر گرفته شده است، و این در حالی است که سهم یک برادر یا بیشتر در همان وضعیت کل مال است؛ یعنی بیشتر از سهم خواهران هم‌تراز خود. و در صورتی که در مسأله خواهر و برادر باهم جمع شدند، هر برادر دو برابر خواهر سهم دارد. در آیه ۱۲: برای یک خواهر یا برادر $\frac{1}{6}$ ، و برای هر دو در حال جمع شدن: $\frac{1}{3}$ به صورت مساوی در نظر گرفته شده است.

با توجه به اینکه برادران و خواهران ششقیق یا پدری، علاوه بر قرابت، نسبت به همدیگر دارای مسؤلیت‌های مالی متقابل نیز هستند (چون از طریق پدر یا متوفی نسبت دارند)، خداوند اندازه‌ی سهم آنها را بیشتر قرار داده و همچنین در مقدار سهم خواهر و برادر فرق قایل شده است؛ اما برادران و خواهران مادری نسبت به همدیگر دارای مسؤلیت‌های مالی متقابل نیستند، و تنها اصل قرابت است که باعث توریث آنها شده است، پس طبیعی است که اندازه‌ی سهام در نظر گرفته شده برای آنها کمتر از کلاله‌ی پدر و مادری یا پدری بوده، و از طرف دیگر خواهر و برادر در مقدار سهم بردن نیز با هم یکسان باشند.

با این تفصیل، گویا ما سه آیه‌ی جداگانه راجع به توریث برادران و خواهران از سه صنف، علی‌حده خواهیم داشت:

صنف اول: کلاله‌ی پدری و مادری: آیه‌ی ۱۷۶ نساء؛

صنف دوم: کلاله‌ی پدری: باز آیه‌ی ۱۷۶ نساء؛

صنف سوم: کلاله‌ی مادری: آیه‌ی ۱۲ نساء.

جای هیچ شکی نیست که در حالت انفراد، هر یک از این اصناف، سهم خود را کامل همان گونه که در آیه آمده دریافت خواهند کرد. مثلاً در موردی که متوفی، فقط دو خواهر پدر و مادری، یا تنها دو

خواهر پدري دارد، $\frac{2}{3}$ به آنها اختصاص می‌یابد، و در موردی که متوفی، تنها دو خواهر مادری دارد، $\frac{1}{3}$ به آنها اختصاص دارد.

اما پرسش اصلی در اینجا این است که در زمان جمع شدن هر سه صنف، سهام ایشان به چه صورت خواهد بود؟

واضح و آشکار است که منظور خداوند چنین نیست که در موقع جمع شدن هر سه صنف از برادران و خواهران، همه با هم سهام خود را کاملاً دریافت کنند، بلکه اصلاً این قضیه ممکن نیست. به عنوان مثال در موردی که متوفی دارای دو خواهر شقیق و دو خواهر پدري و دو خواهر مادری است، نمی‌توان گفت که بر طبق آیهی ۱۷۶، سهم خواهران شقیق $\frac{2}{3}$ ، و سهم خواهران پدري نیز $\frac{2}{3}$ ؛ و بر طبق آیهی ۱۲، سهم خواهران مادری $\frac{1}{3}$ است.

به نظر قریب به اتفاق فقها، در چنین مواردی، تنها خواهران پدري محجوب می‌گردند (سهم الارث به آنها نمی‌رسد)، ولی خواهران مادری در کنار خواهران شقیق دارای سهم هستند.

اگر به همین مسأله، مادر، و شوهر اضافه شود، با معضل اضافه شدن صاحبان سهم بر اصل مال برخورد خواهیم کرد. حال برای رفع این معضل، یا باید به عول متوسل شد، و یا خواهران شقیق را از ارث محروم کرد.

به نظر نگارنده در این جا، عول چاره‌ی کار نبوده و نصوص کتاب و سنت نیز آن را تأیید نمی‌کند؛ از سوی دیگر بر اساس نظر مخالفان عول، محروم ساختن خواهران شقیق از میراث هم به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

آنچه از آیات فوق برداشت می‌شود و بنای توارث نیز بر آن گذاشته شده است، دلالت بر محجوب شدن کلاله‌ی مادری با کلاله‌ی پدر و مادری است؛ همان‌گونه که کلاله‌ی پدري نیز با کلاله‌ی پدر و مادری محجوب می‌شوند. چطور می‌توان پذیرفت که برادران و خواهران پدري که صنفی قوی‌تر از برادران و خواهران مادری هستند، توسط برادران و خواهران شقیق محجوب شوند، اما برادران و خواهران مادری در کنار آنان همچنان صاحبان سهم باشند؟!

محجوب نشدن برادران و خواهران مادری توسط اصناف قوی‌تر، خود باعث مشکلات عدیده‌ای در حل مسایل میراثی شده است، که بعضاً محل اختلاف فقها بوده؛ مسأله‌ای که فقها با ترفندهایی سعی در حل آن برآمده‌اند. به عنوان مثال:

در مسأله‌ی مشترکه^۱ که ارکان آن عبارت است از: ۱- شوهر، ۲- مادر، ۳- برادران یا خواهران مادری، ۴- برادران و خواهران پدر و مادری؛ طبق قاعده، چیزی برای کلاله‌ی پدر و مادری نمی‌ماند! امری که به هیچ‌وجه با خواسته‌ی شریعت در توارث سازگاری ندارد؛ با این حال، فقهای حنفیه (سرخسی، ۱۴۱۴، ۱۵۴/۲۹) و حنابله (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۲۸۰/۶) به این چنین تقسیمی تن داده‌اند. ولی فقهای مالکیه (دسوقی، ۴/۴۶۶) و شافعیه (ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۵۵/۸)، برادران و خواهران شقیق را به مانند برادران و خواهران مادری فرض کرده و $\frac{1}{3}$ را در بین تمامی آن‌ها به طور مساوی تقسیم کرده‌اند، چیزی که باز با اصل قرآنی (تفاضل بین مذکر و مؤنث) همخوانی ندارد (رفیق، ۱۹۹۴، ۱۶۰)؛ چراکه خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» «و اگر برادران و خواهران با هم باشند، برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است»، (نساء/۱۷۶) و اخیراً راه سوم برای رهایی از تعارض موجود، قائل شدن به قاعده‌ی الأقرب فالأقرب: حجب برادران و خواهران مادری به وسیله‌ی برادران و خواهران پدر و مادری است.

در مورد دیگر، که وارثان عبارتند از: شوهر، مادر، یک خواهر مادری، دو برادر پدر و مادری. سهام ورثه به ترتیب چنین خواهد بود: شوهر $\frac{1}{2}$ ، مادر $\frac{1}{6}$ ، خواهر مادری $\frac{1}{6}$ ، و باقی‌مانده سهم برادران پدر و مادری است. در این مورد نیز اگر چه برادران شقیق از ارث محروم نشده‌اند؛ اما سهم هر یک از آن‌ها، نصف سهم تک خواهر مادری است! چیزی که در ظاهر نه شرع آن را برمی‌تابد، و نه عقل آن را تأیید می‌کند!

البته در نگاه اهل تحقیق چنین مواردی تنها به این دو مورد خلاصه نمی‌گردد، و این دو مثال، به‌عنوان نمونه اینجا ذکر شده است.

قابل ذکر است که قایل شدن به محبوب شدن صنف ضعیف‌تر توسط صنف قوی‌تر، ایده‌ای چندان غریب نبوده؛ بلکه در آثار اصحاب پیامبر(ص) نیز به این قضیه اشاره شده است. عبدالرزاق صنعانی در کتاب المصنف خود از علی بن ابی طالب نقل کرده‌اند که: «أَنْ أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ يَتَوَارِثُونَ دُونَ بَنِي الْعَلَاتِ، الْإِخْوَةَ لِلْأَبِّ وَالْأُمَّ دُونَ الْإِخْوَةَ لِلْأُمِّ»، «برادران و خواهران شقیق وارثند در حالی که برادران و خواهران

۱. مسأله‌ی مشترکه از مسائل معروف در علم میراث است، و علت تسمیه‌ی آن به خاطر شراکتی است که در بین برادران و خواهران شقیق با برادران و خواهران مادری در ثلث ترکه به وجود می‌آید.

پدری ارث نمی برند، و برادران و خواهران شقیق وارثند در حالی که برادران و خواهران مادری ارث نمی برند» (صنعانی، ۱۴۰۳، ۱۰/۲۴۹).

بر طبق این اثر برادران و خواهران شقیق، حاجب برادران و خواهران پدری و همچنین حاجب برادران و خواهران مادری هستند؛ یعنی چیزی که کاملاً مطابق با خواسته‌ی شریعت در توارث است. با توجه به اینکه از نظر قوت در وراثت، پس از برادران و خواهران شقیق، بلافاصله برادران و خواهران پدری بوده، و در موقع فقدان، جای آن‌ها را پر می‌کنند، می‌توان گفت که در زمان جمع شدن با برادران و خواهران مادری، آنان (کلاله‌ی پدری) مقدمند، و کلاله‌ی مادری سزاوار نبوده صاحب سهم باشند.

چیزی که دو آیه‌ی ۱۲ و ۱۷۶ از سوره‌ی نساء بر آن دلالت می‌نماید، این است که خداوند در هر دو آیه با قید «وله أخ أو أخت»، و یا قید «وله أخت»، سهم‌های بیان شده را فقط برای یک صنف از سه صنف قرار داده است لاغیر! زیرا وقتی خداوند در آیه ۱۲ فرمودند: «وله أخ أو أخت»، یعنی متوفی تنها یک برادر یا یک خواهر (کلاله‌ی مادری) بیشتر ندارد، نه این‌که علاوه بر یک خواهر مادری، یک خواهر شقیق، و یا یک خواهر پدری هم در مسأله باشد، که در چنین صورتی دیگر نمی‌توان گفت که متوفی تنها یک خواهر دارد! پس مفهوم دو آیه، در وهله‌ی اول متوجه این قضیه است که وقتی تنها یک صنف از سه صنف در مسأله باشد، مستحق سهم خود از سهام مذکور می‌گردد. مثلاً زمانی که متوفی تنها دو خواهر مادری دارد، طبق آیه‌ی ۱۲ از سوره‌ی نساء، سهم آنها $\frac{1}{3}$ بوده، و در موردی که متوفی تنها دو خواهر شقیق، یا تنها دو خواهر پدری دارد، طبق آیه‌ی ۱۷۶ از سوره‌ی نساء، سهم آنها $\frac{2}{3}$ است. از آنجایی که در قانون مواریث، همیشه صنف مؤثر بر وارث، هم‌طراز و یا قوی‌تر از اوست^۱، این برادران و خواهران پدر و مادری هستند که بر برادران و خواهران پدری، و همچنین بر برادران و خواهران مادری مؤثر خواهند بود نه بالعکس! زیرا صنف اول به مراتب از دو صنف بعدی قوی‌تر است؛ پس در زمان جمع شدن سه صنف، تنها صنف قوی‌تر، وارثند (سهام خود را به طور کامل دریافت می‌کنند). و با توجه به اینکه برادران و خواهران پدری با نبودن برادران و خواهران شقیق، در جایگاه

۱. به مانند مؤثر بودن پسر بر دختر؛ یعنی دختر به تنهایی دارای سهم یک دوم است؛ اما در کنار پسر این چنین نیست، چون هم‌طراز اوست، اما پسر پسر در کنار او (دختر) نمی‌تواند مؤثر باشد؛ زیرا از دختر در رتبه‌ی قرابت دورتر و در توارث ضعیف‌تر است، اگر چه پسر پسر هم در میراث با فقدان پسر در جایگاه پسر می‌باشد. و به مانند این، مؤثر بودن جد نزدیک‌تر بر جد دورتر است، یعنی جد دورتر به وسیله‌ی جد نزدیک‌تر محبوب می‌گردد نه بالعکس، اگر چه بر هر دو اصطلاح جد اطلاق می‌شود.

آن‌ها قرار می‌گیرند، می‌توانند بر برادران و خواهران مادری مؤثر باشند، و در نهایت، برادران و خواهران مادری بر هیچ یک از دو صنف مؤثر نخواهند بود.

در نتیجه می‌توان گفت توسل به عول برای رفع مسأله‌ی اضافه بودن سهم‌ها بر اصل ترک‌ه راه حلی مناسب نیست، و نظریه‌ی نفی عول در اینجا قانع‌کننده‌تر است؛ البته مشروط به اینکه در این نظریه، قاعده‌ی محبوب شدن صنف ضعیف‌تر توسط صنف قوی‌تر مراعات گردد.

نتیجه‌گیری

- با تراحم و بالاگرفتن سهم الإرث میراث‌بران در زمان خلیفه‌ی دوم، عادلانه‌ترین راه در رساندن حق به ذی‌حق، تکیه بر عول تصور می‌شد.
- مخالفان نظریه‌ی عول با وارد کردن نقص بر صنفی به‌خصوص از ورثه، مشکل تراحم سهم‌ها را حل کرده، و استفاده از عول را در حل و فصل سهم‌های میراثی مناسب ندانستند.
- قاعده‌ی وارد کردن نقص بر دختران و خواهرانی که به وقت قرار گرفتن همتای قوی‌تر از خود (پسران و برادران) در همان جایگاه، سهم بیشتری دریافت نمی‌کنند منطقی به نظر رسیده، و سزاوار همان بوده که به اندازه‌ی همتای قوی‌تر از خود صاحب سهم باشند نه بیشتر.
- با در نظر گرفتن این معیار (نقص بر صنفی به‌خصوص) باز ممکن است در مواردی به برتری وارث دورتر بر نزدیک‌تر و بسا محروم شدنشان ختم شود که مسلماً بر وفق و خواسته‌ی شرع نمی‌تواند باشد.
- با قبول کردن قاعده‌ی حجب ابعاد (صنف دورتر) به وسیله‌ی اقرب (صنف نزدیک‌تر)، و مراعات آن در قضایای میراثی، مشکلات ظاهری در تقسیم سهم‌ها من حیث المجموع برطرف شده، و به دنبال آن نیازی به ترفند عول احساس نمی‌گردد.

منابع

*قرآن کریم.

- (۱) ابن حزم، أبو محمد، علی بن أحمد بن سعید، (۱۳۵۱ هـ)، المحلی، ج ۱، تحقیق محمد منیر الدمشقی، مصر: إدارة الطباعة المنيرية.
- (۲) ابن قدامة، أبو محمد موفق الدین عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة الجماعیلی المقدسی ثم الدمشقی الحنبلی، الشهير بابن قدامة، (۱۳۸۸ هـ - ۱۹۶۸ م)، المغنی، القاهرة: مكتبة القاهرة.
- (۳) ابن منظور، محمد بن مکرم الأفريقي المصري، (۱۴۱۴ هـ)، لسان العرب، ج ۳، بیروت: دار صادر.
- (۴) برهان فوری، علاء الدین علی بن حسام الدین المتقی الهندی البرهان فوری، (۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، تحقیق: بکری حیانی - صفوة السقا، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- (۵) جصاص، أحمد بن علی أبوبکر الرازی الجصاص، (۱۴۰۵ هـ)، أحكام القرآن، تحقیق: محمد صادق القمحاوی، بیروت: دار احیاء التراث العربیه.
- (۶) دسوقی، محمد بن أحمد بن عرفة الدسوقی المالکی، (بی تا)، حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير، بیروت: دارالفکر.
- (۷) رفیق یونس مصری، (۱۹۹۴ م)، علم الفرائض والمواریث مدخل تحلیلی، دمشق: دار القلم.
- (۸) ساهی، شوقی عبده، (۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م)، موسوعة أحكام الموارث، ج ۱، دمشق، بیروت: دار الحکمة للطباعة والنشر.
- (۹) سرخسی، محمد بن أحمد بن أبی سهل شمس الأئمة السرخسی، (۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م)، المبسوط، بیروت: دارالمعرفة.
- (۱۰) شریف مرتضی، علی بن حسین، (۱۴۱۵ هـ)، الانتصار فی انفرادات الإمامیة، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۱۱) صنعانی، أبوبکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحمیری الیمانی صنعانی، (۱۴۰۳ هـ)، المصنف، ج ۲، تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمی، بیروت: المكتب الإسلامي.

- ١٢) طوسي، أبو جعفر محمد بن حسن المعروف بشيخ الطائفة، (١٣٦٥ش)، تهذيب الأحكام، ج ٤، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- ١٣) غفوري، خالد، (١٤٣١هـ)، ج ١، فقه الإمام علي عليه السلام (الإرث)، طهران: المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الإسلامية.
- ١٤) فراهيدي، الخليل بن أحمد، (١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م)، كتاب العين، ج ١، تحقيق: الدكتور عبد الحميد هندواي، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ١٥) كليني، ثقة الإسلام، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق، (١٣٦٥ش)، اصول الكافي، ج ٤، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- ١٦) ماوردي، أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، (١٤١٩هـ - ١٩٩٩م)، الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي، ج ١، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ١٧) نجفي، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ٧، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي.